

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

نقد و بررسی روایت «من افتي بغير علم فعليه وزر من عمل به»

عرض کردیم که قائلین به اینکه تقلید عبارت از یک عمل هست، شواهدی را اقامه کرده‌اند، که تا به حال آنچه را که از این شواهد ذکر کردیم، ملاحظه فرمودید که شاهدیتی در آن ملاحظه نشد، خصوصاً نسبت به آن روایت «من افتي بغير علم فعليه وزر من عمل به».

يك نکته‌اي در آنجا وجود دارد این است که اگر فرض کنیم، مجتهدی در موردی «من غير علم» فتوا داد، یعنی به حکمی «من غير علم» معتقد شد، مثلاً بدون اینکه فحص و بحث کند که آیا نماز جمعه واجب است یا نه؟ همین طور معتقد شد به اینکه نماز جمعه واجب است، حال اگر مقلد در همین مسئله تبعیت کرد، تبعیتش هم در مقام عمل نبود، یعنی این هم به تبع این مجتهد ملتزم شد به اینکه نماز جمعه واجب است، در اینجا درست است که این روایات دارد، «من افتي بغير علم فعليه وزر من عمل به»، اما این از باب غالب است، یعنی غالباً کسی فتوا می‌دهد و دیگران هم عمل می‌کنند.

ولي اگر کسی سؤال کند که اگر مجتهد من غير علم فتوا داد، آیا این جایز است یا حرام؟ مسلماً حرام و از مصادیق افتراء است، یا اگر از مصادیق افتراء هم نباشد، همین که انسان بدون علم فتوا دهد، این حرام است.

نظیرش هم در باب قضاست که در آن جا قضا را چهار دسته کرده‌اند؛ که يك دسته قاضی است که به حق قضاوت می‌کند، ولي بدون علم، که این هم جزء آن سه گروهی است که داخل در نار است، پس معلوم می‌شود که انسان در شرع، مادامی که یقین نکند که «هذا حكم الله»، یا آنچه که به منزله‌ی یقین است برای او حاصل نشده باشد، حق ندارد حرفی بزند، ولو کسی هم عمل نکند.

لذا این نکته باید مورد توجه انسان باشد، که گاهی اوقات بعضی چیزی را به عنوان فتوا بیان کرده و می‌گویند: یقین داریم که کسی به آن عمل نمی‌کند، اما این به عنوان فتوای مطرح باشد، این هم خودش يك محرّم و از گناهان کبیره هست.

حال شاهد در مقلد هست، که اگر فرض را در جایی بیاوریم که مقلد، از قرائنی علم پیدا کرد به اینکه این مجتهد در این مورد بدون علم فتوا داده، سؤال این است که اگر مقلد هم ملتزم به آن نظر شد، آیا این کار حرامی کرده یا نه؟ لازم نیست که بگوییم: این مقلد اگر عمل کرد، عملش دو صورت دارد؛ اگر مطابق واقع بود، فیها و اگر مخالف واقع بود، مثلاً کار حرامی کرده است.

همین که به فتوای این مجتهدی که بدون علم فتوا داده ملتزم شد، این سبب می‌شود که مقلد وی به حساب آید، یعنی اگر بگویید: این هم کار حرامی انجام داده، به چه عنوانی این کار حرام را انجام داده است؟ خودش که مجتهد نیست، احتیاط هم که نکرده،

روي احتمال هم كه اين حرف را نمي‌زند، پس هيچ راهي ندارد، جز اينكه بگويم: اين مقلد شده است.

پس در همين روايات «من أفتي بغير علم فعليه وزر من عمل به»، اگر خوب دقت كنيم و تنها به ظاهر آن تمسك نكنيم، يعني بگويم: اولاً روايت در مقام عقوبت مفتي به غير علم است و ثانياً اين عمل در روايت عنوان غالبى را دارد، لذا اگر مجتهد فتواي به غير علم داد، ولو مي‌داند نه خودش عمل مي‌كند و نه ديگري، در اين فرض هم، همان نظريه، مصداق «من أفتي به غير علم» مي‌شود، و لذا كار حرامى انجام داده و مقلدي هم كه به آن ملتزم مي‌شود، كار حرامى انجام داده است.

لذا اصلاً در اين مورد مي‌خواهيم عرض كنيم كه اين روايات «من أفتي بغير علم فعليه وزر من عمل به»، نه تنها شاهد بر قائلين به اينكه تقليد عمل است، نمي‌باشد، بلكه شاهد و دليل و مؤيد كسانى است كه قائل‌اند به اينكه تقليد عبارت از التزام است.

لذا اگر خوب در اين روايات دقت كنيد - ولو اينكه اين روايات را هم مرحوم آقاي خويي و هم والد بزرگوار ما (قدس سرهما) شاهد گرفته‌اند بر اينكه تقليد به معنای عمل است - و ملاك من افتي بغير علم را پيدا كنيم، به خوبي شاهد مي‌شود كه حتي در فرض اينكه تقليد عبارت از التزام هم باشد، در آنجا هم جريان دارد.

ادله جواز تقليد شاهد بر عمل بودن تقليد

يكي ديگر از شواهدى كه آورده‌اند، خود ادله‌ي جواز تقليد است، كه اين ادله هم دو قسم است؛ يك دسته ادله‌ي غير لفظيه داريم و يك دسته هم ادله‌ي لفظيه.

شاهديت ادله غير لفظيه جواز تقليد

ادله غير لفظيه مثل بناء عقلاء است، كه مي‌گويم: چرا تقليد جايز است؟ مي‌گويند: به دليل بناء عقلاء بر رجوع جاهل به عالم، كه اين رجوع جاهل به عالم، آيا تنها در مقام عمل است يا در مقام التزام هم هست؟ البته كه در مقام عمل است، يعني جاهل مي‌گويد: حال كه مي‌خواهم اين عمل را انجام دهم، در مقام عمل به عالم رجوع مي‌كنم.

پس نتيجه اين مي‌شود كه دليل غير لفظي تقليد يعني بناء عقلاء شاهد خوبي است بر اينكه تقليد به معنای عمل است.

نقد و بررسي شاهديت ادله غير لفظيه

آيا به نظر شما اين درست است؟ در اين هم دقت كرده مي‌گويم: اين هم درست نيست، براي اينكه در غير مسائل فقهي، اگر رجوع جاهل به عالم را بررسي كنيم، مثلاً مريضى كه دكتر رفته و به نسخه‌اش عمل نكرده، اين هم از مصاديق رجوع جاهل به عالم هست، اصلاً اگر از او پي‌رسيد چرا به دكتر رفتي؟ مي‌گويد: از باب رجوع جاهل به عالم، ولو عمل هم نكند.

در سيره و در بناء عقلاء براي عمل موضوعيتي نمي‌بينيم، به طوري كه اگر كسي سراغ طبيب رفت و به دستوراتش عمل نكرد، آيا عقلاً مي‌گويند: اين رجوع جاهل به عالم نكرده است؟ البته كه رجوع جاهل به عالم شده است، لذا هر چه فكر كرديم در اينكه اين سيره عقلائيّه چگونه بايد منحصر به عمل شود وجهي نيافتيم.

اما در ادله لفظیه تقلید، که ان شاء الله بعداً این ادله را می‌خوانیم، هم به آیات استدلال شده و هم به روایات. آیات مثل آیه «فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» هست، که در آن حذر در مقام عمل مراد است نه در مقام التزام.

همچنین آیه «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» و روایاتی که در باب تقلید می‌شود از آن استفاده کرد، که زیاد هم هست.

نقد و بررسی شاهدیت ادله لفظیه

اما ان شاء الله بعداً که به این ادله لفظیه می‌رسیم، اثبات می‌کنیم که اینها هم شاهدیت ندارد. بهترین مطلب آیه شریفه «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» است، که آیه نمی‌گوید: «فاعملوا» به کلام اهل ذکر «إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»، بلکه می‌گوید: سؤال کنید، البته می‌دانیم که سؤال مقدمه عمل است، ولی همین مقدار که کسی سؤال کرد و نظر عالم را دانست و التزام به قول او پیدا کرد، همین مقدار کفایت می‌کند و طبق این آیه شریفه تقلید تحقق پیدا می‌کند.

پس این ادله‌ی لفظیه هم شاهد نیست، لذا نتیجه می‌گیریم که تمام شواهدی که آورده‌اند بر اینکه تقلید، یعنی عمل، در آن شهادتی ندیدیم، بلکه در بعضی از مواردش، مثل همین «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» و مثل «من افتی بغير علم» شاهد بر قول دیگران می‌شود.

نکته اول: مراد از التزام بودن تقلید

در اینجا این بحث‌ها را ملاحظه کردید، حال چند نکته عرض کنیم، تا بحث روشن تمام شود؛ نکته‌ی اول این است که این نزاع که آیا تقلید را التزام بگیریم یا عمل؟ باید ببینیم که مراد قائلین به التزام چیست؟ قائلین به التزام آیا خواسته‌اند که بگویند: اگر کسی ملتزم شد و بعد هم بنا دارد که اصلاً عمل نکند، این در تقلید کفایت می‌کند و یا خواسته‌اند بگویند که: عمل بدون التزام قبلی فایده ندارد؟

اگر قائلین به التزام بخواهند بگویند که: تقلید یعنی التزام، ولو با بناء بر عدم عمل، این را نمی‌پذیریم، اما اگر بگویند: مراد این است که عمل به تنهایی تقلید نیست، به طوری که بگوییم: قبل از عمل اصلاً هیچ تقلیدی نیست و از حینی که بخواهد عمل را شروع کند، این تقلید می‌شود، که اگر قائلین به التزام این را می‌خواهند نفي کنند، این صحیح است.

نظر استاد محترم

قائلین به التزام در مقابل قائلین به عمل هستند، که قائلین به عمل می‌گویند: قبل از عمل هیچ چیزی لازم نداریم، اما قائلین به التزام می‌گویند: قبل از عمل التزام لازم داریم، که اگر مقصودشان این باشد، ما هم همین را می‌پذیریم و به این نتیجه می‌رسیم که اصلاً در مسئله این قول را بیاوریم، ولو اینکه می‌شود از بعضی از قرائن در کلمات قائلین به التزام درآورد، ولی اگر هم کسی بگوید: عبارات اینها دلالت بر این ندارد، اما ما اینطور عرض می‌کنیم که التزام با بناء بر عمل تقلید می‌شود.

هم در عرف، هم در لغت و هم در بنای عقلاء، هر چه حساب کنیم، حقیقت تقلید این است که کسی ملتزم می‌شود که بناء بر عمل داشته باشد، حال اگر هم الآن موفق به عمل نشد، اما ملتزم می‌شود و بنا دارد که عمل کند، ولو در يك مسئله‌اش هم موفق به

عمل نشود، اما همین مقدار در تقلید کافی است و حقیقت تقلید عمل به تنهایی نیست.

این يك نکته‌اي هست که بعد از تمام این بحث‌ها، به این نتیجه رسیدیم، مخصوصاً از آن روایات «من أفتي بغير علم» و از آن سه دلیلی که قائلین به التزام، علیه قائلین به عمل آورده‌اند و گفتیم: دلیل اولش را پذیرفتیم، که صاحب فصول و مرحوم آخوند(قدس سرهما) و دیگران هم بر آن اعتماد کرده‌اند، که از اینها نتیجه گرفتیم که: بالأخره قبل از عمل باید التزامی باشد.

پس از مجموع کلمات و ادله و دقت در مسئله به این نتیجه می‌رسیم که تقلید یعنی التزام همراه با بناء بر عمل، لذا اگر کسی بناء بر عدم عمل داشته باشد، اصلاً تقلید نیست، اما اگر کسی بناء بر عمل دارد، ولی موفق به عمل نشد، این تقلید هست.

نکته دوم:

نکته دوم این است که کسانی که قائل‌اند به اینکه تقلید عبارت از عمل است، يك قیدی زده و گفته‌اند: «العمل استناداً إلی قول الغير»، یعنی وقتی عمل می‌کند، بگوید که: به خاطر اینکه دیگری این را گفته، انجام می‌دهم.

حال بین استناد به قول غیر و بین التزام چه فرقی هست؟ مثلاً می‌گوییم: من به استناد اینکه این طبیب گفته، دارو می‌خورم، آیا این استناد همان التزام است؟ آیا این استناد به قول غیر، قبل از عمل نباید محقق باشد؟

اینکه بگوییم: هنوز هیچ چیزی نمی‌دانم، استنادی هم نکردم و التزامی هم ندارم، حال بآء بسم الله را که می‌خواهم بگویم، ملتزم به قول غیر می‌شوم، این که درست نیست، باید لااقل مقداری از این استناد و التزام قبل از عمل باشد.

لذا نکته‌ی دوم این است که شما که حقیقت تقلید را عمل قرار داده‌اید، بعد می‌بینید که عمل به تنهایی که فایده ندارد، لذا می‌گویید: استناد به قول غیر داشته باشد، در حالی که این استناد همان التزام است و قائلین به التزام هم همین را می‌گویند.

منتها قائلین به التزام می‌گویند: اگر ملتزم شدید و بناء بر عمل هم داشته باشید، این کافی است ولو اینکه هنوز عمل هم نکرده باشید، بنابراین این «استناداً إلی قول الغير» هم مؤید همین نظریه ما می‌شود.

نکته سوم: لفظی نبودن نزاع

نکته سوم این است که اصلاً کسانی که گفته‌اند: این نزاع لفظی است، بیشتر به همین جا تکیه کرده‌اند که شما گفته‌اید: التزام و آنها هم گفته‌اند: عمل «استناداً إلی قول الغير»، در حالی که استناد همان التزام است، پس بین این دو چه فرقی وجود دارد؟

از اول هم عرض کردیم که این نزاع لفظی نیست، اینکه می‌گویید: ناخودآگاه التزام را در حقیقت تقلید آورده‌اند، در حالی که این استناد به همان التزام برمی‌گردد، لذا ناخودآگاه پذیرفته‌اند که باید در حقیقت تقلید التزام باشد، اما باز هم نزاع، نزاع لفظی نمی‌شود، برای اینکه قائلین به عمل گفته‌اند: «العمل مع الاستناد» یعنی «العمل مع الالتزام»، اما قائلین به التزام گفته‌اند: ولو عمل در عالم خارج واقع نشده باشد، که ما هم همین را می‌گوییم.

عرض ما این است که حقیقت تقلید التزام است، ولو عمل در عالم خارج واقع نشده باشد، اما باید بناء بر عمل داشته باشید، اگر کسی ملتزم شود، اما بنای بر عمل ندارد، یا بناء بر عدم عمل دارد، این با هیچ يك از معیارهای تقلید سازگاری ندارد، یعنی صرف التزام قلبی، لو خَلِّي و تبعه، هیچ وقت نمی‌تواند تقلید باشد.

لذا این نزاع لفظی نیست، علاوه بر اینکه قبلاً هم گفتیم که: بر این نزاع ثمره هم مترتب است، که ثمره‌اش هم در بحث بقاء بر تقلید میت است.

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين